

تحلیل کلامی، تاریخی گفتمان شهادت و

حکومت در نهضت امام حسین علیه السلام *

** نجف علی سعادت

*** جعفر مروارید

**** جواد رقی

چکیده

در باره اهداف قیام امام حسین، نظرات گوناگونی مانند امر به معروف و نهی از منکر، احقاق حق و ابطال باطل، برپایی عدالت، احیای سنت و امامت بدعت، تشکیل حکومت و شهادت اظهار شده است در این میان، دو دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی و تشکیل حکومت از دیدگاه‌های دیگر مشهورتر است، تا بدانجا که به مثابه دو گفتمان رایج در بیان اهداف قیام امام حسین علیه السلام شناخته شده‌اند. در این نوشتار، این دو گفتمان با روش تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و با در نظر داشت پیامدهای کلامی آن‌ها، این نتیجه به دست آمده است که هیچ یک از این دو، هدف قیام امام حسین علیه السلام نمی‌باشند، بلکه تشکیل حکومت و شهادت، راهبردهای امام حسین علیه السلام برای نیل به هدف کلی انجام وظیفه امامت و هدایت جامعه بود، که این هدف کلی، بستر تحقق تمام اهداف جزئی دیگر بوده است.

کلید واژه‌ها: عاشورا، قیام، امام حسین علیه السلام، شهادت، حکومت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۳۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۱۰ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانشجوی دکتری جامعه المصطفی صلوات الله علیه العالمیه خراسان / najafali.saadati@gmail.com

*** استادیار فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد / morvarid@um.ac.ir

**** استادیار جامعه المصطفی صلوات الله علیه العالمیه خراسان / jraghavi@yahoo.com

نهضت امام حسین علیه السلام به خصوص هدف آن، به دلیل ابعاد خاص و ویژگی‌های منحصر به فرد آن، دیدگاه‌های فقهی، تاریخی، کلامی و... متعددی را متوجه خود کرده است. اگرچه تعدد این دیدگاه‌ها به لحاظ اهمیت و تأثیرات بی‌بدیل آن می‌باشد، ولی در کنار آن، همواره پرسش‌هایی نیز به وجود آورده است، که باید به آن‌ها پاسخ داده شود. مقصود از نهضت امام حسین علیه السلام در این تحقیق مجموع اقداماتی است که آن حضرت پس از اعلان خلافت یزید انجام داد و با حرکت از مدینه به سوی مکه آغاز گردید و در عصر عاشورا به شهادت آن حضرت منتهی شد و با اقدامات امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیه السلام و دیگر افرادی که در کاروان اسرا حضور داشتند تکمیل گردید.

در اینکه هدف امام حسین علیه السلام در خروج از مدینه و سپس از مکه به سوی عراق چه بود؛ امتناع از بیعت یزید بود یا تشکیل حکومت در کوفه، استقبال از شهادت بود و یا عمل به تکلیف و... از قدیم تا زمان معاصر، دیدگاه‌های متعددی مطرح شده است. نظر برخی این است که حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به طرف عراق به قصد قیام و جنگ با دشمنان نبوده، بلکه صرفاً برای حفظ جانش بوده است (اشتهاردی، ۱۳۹۱: ۵۳، ۱۵۴ و ۱۹۳؛ فهری زنجانی، ۱۳۵۰: ۱۷۰ و ۱۸۱؛ صحتی سردودی، ۱۳۸۴: ۴۴۱؛ جزایری، ۱۴۲۹ق، ج ۳: ۱۵۲)

نظر گروهی دیگر این است که امام حسین علیه السلام برای رسیدن به لقاءالله و شرف سعادت، شهادت را انتخاب کرد. (ابن طاووس، ۱۳۷۰: ۴۷) برخی نیز بر این نظر هستند که امام حسین علیه السلام ابتدا در پی حکومت و سپس در پی شهادت بود. (تستری، ۱۳۷۵: ۱۸۶-۱۸۵؛ یوسفی اشکوری، ۱۳۸۶: ۲۰۵)

برخی دیگر می‌گویند امام حسین علیه السلام شهادت را انتخاب کرد تا به تکلیف عمل کرده باشد و ما نسبت به علت آن اطلاعی نداریم. (زاهدی قمی، ۱۳۵۰: ۹؛ سپهر، ۱۳۹۸، ج ۱: ۲۶۶؛ غروی نخبوانی، ۱۳۳۰: ۱۳؛ طوسی، ۱۳۳۵: ۲۰۳؛ نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱: ۲۹۶) نظر برخی این است که حسین علیه السلام شهادت را انتخاب نمود، تا کفاره گناهکاران باشد. (شریف طباطبایی، ۱۴۰۳ق: ۱۳۴-۱۳۳؛ شریف کاشانی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۹؛ تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۶؛ عنایت، ۱۳۷۲: ۳۱۱)

عده‌ای هم می‌گویند هدف امام حسین علیه السلام شهادت بود؛ شهادتی که مقدمه نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی بود. در واقع، امام علیه السلام جهت سلب مشروعیت و رسوا نمودن دشمنان، شهادت را انتخاب کرد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۶۵۷؛ الحسنی، ۳۷۵: فارسی، ۱۳۶۱: ۳۸۰؛ صدر، بی‌تا: ۳۰۱؛ همایی، ۱۳۵۷: ۴۱-۴۰)

عده‌ای دیگر بر آن اند که هدف امام حسین علیه السلام شهادت در کربلا نبود، بلکه می‌خواست در کوفه حکومت تشکیل دهد، که اتفاق نیفتاد. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۷۱؛ موسوی، ۱۳۸۰: ۲۷۴-۲۷۳؛ طوسی، بی‌تا: ۱۸۸-۱۸۲؛ مدرسی، ۱۴۱۴ق: ۱۶۹؛ صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۰: ۱۱۷-۱۱۶)

از بین این دیدگاه‌ها، دیدگاه «شهادت سیاسی، اجتماعی» و دیدگاه «حکومت» از مهم‌ترین دیدگاه‌ها می‌باشد. دیدگاه‌هایی که هر کدام دلایل خود را دارند و نسبت به دیگری پاسخ و نقدهایی را مطرح می‌کنند. در این مقاله در حد امکان، نظرات و استدلال‌های دو دیدگاه طرح و بررسی شده و در پایان دیدگاه برتر تبیین شده است.

هدف تحقیق بررسی و بیان نقایص و عدم کارایی دو دیدگاه مذکور در تبیین هدف امام حسین علیه السلام در حادثه کربلا و عدم کارآمدی لازم در پاسخگویی به شبهات برخاسته از دو دیدگاه می‌باشد که با ارائه دیدگاه بدیل صورت می‌پذیرد. سؤال اصلی این پژوهش این است که هدف حقیقی قیام امام حسین علیه السلام چه بوده است؟

همچنین پاسخ به پرسش‌های ذیل، مدنظر مقاله بوده است:

- آیا امام حسین علیه السلام از ابتدا قصد شهادت داشت؟ در این صورت تلاش امام برای زمینه‌سازی حکومت در کوفه با ارسال نماینده و بیعت از مردم چه توجیهی دارد؟
- آیا امام حسین علیه السلام از ابتدا قصد حکومت داشت؟ در این صورت عدم توفیق امام در برپایی حکومت با علم لدنی امام بنا بر رأی شیعه چگونه قابل جمع است؟
- آیا امام حسین علیه السلام از ابتدا یک هدف از پیش تعیین شده نداشت، بلکه به اقتضای شرایط، تصمیم می‌گرفت؟ در این فرض باور شیعه مبنی بر اعتقاد به اینکه ائمه علیهم السلام سیاستمدارترین مردم هستند چگونه خواهد بود؟
نوآوری‌های مقاله حاضر، عبارت است از:

۱. تحلیل و بررسی مقایسه‌ای دو دیدگاه، با تکیه بر نظرات محققین قدیم و جدید به همراه ادله و نقد آن‌ها؛
۲. طرح این نظر که شهادت و یا تشکیل حکومت، نه هدف قیام، بلکه راهبردهای امام حسین علیه السلام برای نیل به هدف کلی انجام وظیفه امامت جامعه بود، هدفی که بستر تحقق تمام اهداف جزئی بود.

۱. دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی

طبق این دیدگاه هدف امام حسین علیه السلام شهادت بود، اما نه شهادتی که تنها بر پایه میل به سعادت اخروی باشد، بلکه شهادتی که مقدمه نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی بود. شهادت مورد نظر امام حسین علیه السلام تنها راه تحقق اهداف اصلاحی آن حضرت بود. بنابراین، اگرچه شهادت خود فوز و سعادت عظیم است، لیکن هنگامی که زمینه‌ساز هدایت و اصلاح جامعه باشد، سعادت بزرگ‌تر خواهد بود.

در پاره‌ای سخنان شهید مطهری تمایل وی به این دیدگاه به وضوح دیده می‌شود. ایشان با اشاره به پادشاهانی که پیام خود را روی سنگ می‌نوشتند و اکنون در زیر خاک مدفون شده است، می‌گوید: امام حسین علیه السلام می‌خواست پیامش را با خون بنویسد و عاشورا را هر چه بیشتر خونین کند، تا پیامش فراموش نشود:

چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آن‌ها را دعوت کرد؟ آیا خود نوعی نقشه برای توسعه خونریزی و انقلاب نبود؟ و بالاتر اینکه، چرا در شب عاشورا حبیب بن مظاهر را به میان بنی اسد فرستاد؟ آیا احتمال اینکه بنی اسد بتواند مقاومت کنند در کار بود؟ ابد! (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۶۵۷)

می‌خواست پیام خود را و اعلام جرم خود را و جواب نه به بیعت را، با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود. (همان، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۵۳۶)

یکی از محققین عرب، بر آن است، که امام حسین علیه السلام هجرت استشهدی کرد. او

می‌گوید:

در صدر اسلام دو هجرت وجود داشت، که هدف و نتیجه‌اش یکی بود: اولی هجرت از مرگی بود که می‌خواستند با از میان بردن شخص محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسالت او را نابود کنند... دومین هجرت را حسین بن علی علیه السلام به قصد شهادت انجام داد و این پس از آن بود که دریافت جلوگیری از خطراتی که از سوی حزب حاکم اموی رسالت جدش را احاطه کرده است، جز به شهادت او ممکن نیست. (الحسنی، بی‌تا: ۳۷۵)

جلال الدین فارسی در بحثی با عنوان «تاکتیک طف»، گفته است امام حسین علیه السلام چنین برنامه‌ریزی کرده بود که با تاکتیک شهادت، فاجعه‌ای به وجود آید، تا دشمن رسوا و مردم بیدار شوند: «امام نقشه جهادش را طوری تنظیم کرده بود، که به شهادت منتهی می‌شد». (فارسی، ۱۳۶۱: ۳۸۰)

او در پی به چنگ آوردن چیزی نبوده که با کشته شدنش محال شود، بلکه در پی اثر گذاشتن بر افکار عمومی بوده و تدارک و بسیج و تربیت نیرویی از خلق و این به عکس، با شهادتش میسر و عملی می‌شده است. (همان: ۷۱۲-۷۱۱)

برحسب دیدگاه سید رضا صدر، امام حسین علیه السلام قیام استشهادی کرد و به هدف کشته شدن از مدینه به طرف کوفه رفت:

حسین علیه السلام عزم شهادت داشت و آبیاری درخت پژمرده اسلام را با خون پاک خود می‌دانست. سفر کوفه، راه شهادت بود و کربلا، کوی شهادت و حکومت یزید، وقت شهادت. (صدر، بی تا: ۳۰۱)

حتا امام حسین علیه السلام می‌توانست پیروز شود و مسیر تاریخ را عوض کند، چنین نکرد و به قصد کشته شدن کوفه را برگزید. (همان: ۸۸، ۱۴۶-۱۴۵)

و در توجیه این اقدام می‌نویسد:

اگر حسین علیه السلام پیروز می‌شد، دل‌های غافل چنین می‌پنداشتند که پسر پیغمبر با خلیفه پیغمبر بر سر قدرت و حکومت نزاع کردند. (همان: ۸۸)

استاد همایی می‌گوید:

با اینکه امام حسین علیه السلام می‌توانست پیروز شود و حکومت تشکیل دهد، از آن اعراض کرد و خواست به شهادت برسد، تا مظلومیت خویش و ظلم یزید را به اثبات برساند. (همایی، ۱۳۵۷: ۴۱-۴۰)

حسب این دیدگاه، هدف امام حسین علیه السلام شهادت بود با اهداف سیاسی و اجتماعی؛ اهدافی که جز با شهادت و فدا شدن امام محقق نمی‌گشت.

۱. ۱. دلایل دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی

قائلین این دیدگاه، دلایل متعددی را بیان کرده‌اند:

۱. هنگامی که امام حسین علیه السلام می‌خواست به عراق هجرت کند، ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به ایشان گفت: به عراق نرو، زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: فرزندان حسین در عراق کشته می‌شود. امام علیه السلام فرمود: من به ناچار کشته می‌شوم و از آنچه خداوند مقرر کرده است، گریزی نیست. من می‌دانم روز و ساعت و مکانی را که در آن کشته می‌شوم و جایی را که در آن دفن می‌گردم. اگر بخواهی، قبر خود و کسانی را که با من به شهادت می‌رسند، به تو می‌نمایانم. پس آن حضرت اسم اعظم را بر زبان آورد و زمین هموار شد و ام سلمه قبر آن‌ها را دید. (مسعودی، ۱۴۰۴ق: ۱۴۱)

۲. امام حسین علیه السلام قبل از هجرت از مدینه، شبی نزد قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و در آنجا لحظاتی به خواب فرورفت. در رؤیا دید که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم که در میان دسته‌ای از این امت کشته می‌شوی، آنان امید به شفاعت من دارند و حال اینکه هیچ بهره‌ای نزد خداوند ندارند، فرزندم! تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آن‌ها مشتاق تو هستند؛ برای تو در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن نخواهی رسید. (ابن بابویه، ۱۴۱۷ق: ۲۱۷)

۳. هنگامی که امام حسین علیه السلام می‌خواست به سوی کوفه حرکت کند، در نامه‌ای به بنی‌هاشم نوشت: «من لحق بی منکم استشهد معی و من تخلف لم یبلغ الفتح؛ هر که از شما با من همراه شود، شهید می‌شود و هرکس هم که بماند به پیروزی نمی‌رسد» (صفا، ۱۳۸۰: ۴۸۲)

۴. اولاً در شب عاشورا معلوم بود که پیروزی امام حسین علیه السلام ممکن نیست و شهادت نزدیک است. ثانیاً معلوم بود که ماندن اصحاب امام، هیچ تأثیری در سرنوشت آن حضرت نخواهد داشت. ثالثاً معلوم بود که دشمن با اصحاب و خانواده امام کاری ندارد و هدفش تسلیم شدن امام حسین علیه السلام و یا جنگ با اوست.

بر پایه این سه دلیل آشکار، اگر امام قصد پیروزی و تشکیل حکومت داشت، باید در شب عاشورا واجب می‌کرد که اصحابش برگردند. مفهوم مخالف این استدلال این است که چون هدف امام شهادت خود و اصحابش بود، الزامی نکرد که آن‌ها برگردند. آری، امام اصحابش را آزاد گذاشت تا هر که می‌خواهد مراجعت کند، اما هیچ الزامی نکرد. این هم از آن رو بود که می‌خواست فقط طالبان شهادت همراه او باشند. (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۳۷۱؛ استادی، ۱۳۸۲: ۱۸۶ و ۴۸۵)

۵. در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «انزل الله النصر علی الحسین علیه السلام حتی کان ما بین السماء و الارض ثم خیر النصر او لقاء الله فاختر لقاء الله تعالی؛ خداوند نصرت را بر حسین علیه السلام فرود آورد، تا آنجا که میان آسمان و زمین بود. آنگاه او مخیر شد به نصرت و ملاقات خداوند؛ اما آن حضرت ملاقات خداوند متعال را برگزید» (کلینی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۲۰۳)

۶. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است نامه‌ای آسمانی توسط جبرئیل برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد که برای هر امامی، مهتری بر آن زده شده بود. هر امام باید مهر مخصوص خود را می‌گشود و به آنچه در زیر آن نوشته شده بود، عمل می‌کرد. هنگامی که نوبت به امام حسین علیه السلام رسید و آن را گشود، این دستور را ملاحظه کرد: «قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لاشهاده لهم الا معک؛ بجنگ و بکش و کشته خواهی شد. با گروهی برای شهادت خروج کن که شهادت آنان جز با شهادت تو نخواهد بود» (همان: ۲۲۰)

۷. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «ای امام لایعلم ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجه لله علی خلقه؛ هر امام که نداند چه به او می‌رسد و به چه سو می‌رود، حجت خداوند بر مخلوقش نیست» (همان، ج ۱: ۲۰۲)

۲.۱. نقد دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی

طرفداران دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی می‌گویند امام حسین علیه السلام با شهادت خویش می‌خواست، پرده از چهره یزید برداشته مشروعیت حکومت او را از بین ببرد و اسلام را از چنگ بنی امیه نجات دهد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۶۵۷؛ الحسنی، بی‌تا: ۳۷۵؛ فارسی، ۱۳۶۱: ۳۸۰؛ صدر، بی‌تا: ۳۰۱؛ همایی، ۱۳۵۷: ۴۱-۴۰) به این دیدگاه اشکالات متعددی وارد است:

۱. متجاهر به فسق بودن یزید برای همه آشکار بود (ر.ک: ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۲۱۷-۲۱۶) پس چه نیازی بود که امام حسین علیه السلام از جان خویش و عزیزانش بگذرد تا بخواهد ثابت کند، که یزید فاسق و ظالم است؟! (ر.ک: دینوری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۹۵)

به این اشکال می‌توان این گونه پاسخ داد که اگرچه یزید تجاهر به فسق می‌کرد، اما متأسفانه جامعه صلاحیت وی برای زمامداری و خلافت را پذیرفته بود و امام با این اقدام علاوه بر آشکار ساختن عدم صلاحیت یزید برای مردم، جامعه را از خواب غفلتی که گرفتار شده بود بیدار نمود.

۲. امام حسین علیه السلام اگر قصد شهادت داشت، پس از شهادت امام حسن علیه السلام علیه معاویه قیام استشهادی می‌کرد تا زودتر پرده از چهره بنی امیه برداشته شود. (اسفندیاری، ۱۳۹۷: ۶۸)

۳. آیا فقط یزید ظالم و متجاهر به فسق بود؟ خلفای دیگر ظالم و متجاهر به فسق نبودند؟ چرا امامان دیگر علیه خلفای وقت، قیام استشهادی نکردند؟ پرواضح است، شهید شدن مشروط به تعداد افراد نیست، همین که ظالم و متجاهر به فسقی حاکم شود، می‌توان به مقابله او برخاست و به استقبال شهادت رفت. (همان: ۶۹)

به این دو اشکال هم می‌توان به این صورت پاسخ گفت که قیاس زمان معاویه و خلفای دیگر با زمان یزید قیاس مع الفارق است، زیرا شرایط بسیار متفاوت بود و هر دوره اقتضات خود را داشت.

به این دیدگاه اشکالات دیگری نیز وارد شده که قابل پاسخ است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین اشکالی که بر این دیدگاه وارد است عبارت است از اینکه طرفداران آن بین علم به شهادت و اینکه هدف نهضت شهادت باشد فرقی ننهاده‌اند. امام حسین علیه السلام به عاقبت کار خویش علم داشت، ولی این غایت کار او بود نه هدف او از قیام.

در توضیح این اشکال می‌توان گفت بنابر اعتقادات شیعه، ائمه طاهرين علیهم السلام عالم به ماکان و یکون هستند ولی در تعامل با مردم و زندگی روزه مره، به ظاهر امور و علم عادی خویش عمل می‌کنند و به علم غیب خود مکلف نیستند. امام از علم لدنی بهره‌مند

است، ولی این به معنای این نیست که بخواهد همه امور را معجزه‌وار و صرفاً با اتکای بر علم لدنی پیش ببرد.

بنابراین از اینکه آن‌ها به یک سری حقایق علم دارند و می‌دانند نهایت حرکتشان به سوی شهادت است، لازم نمی‌آید شهادت هدف آن‌ها باشد. مثلاً درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گفته می‌شود که ایشان می‌دانست در آن شب ضربت می‌خورد و به شهادت می‌رسد، اما چنین گفته نمی‌شود که ایشان به نیت شهادت به مسجد رفت، بلکه گفته می‌شود آن حضرت برای ادای نماز به مسجد رفت. در واقع، شهادت غایت حرکت آن حضرت بود نه هدف حرکت ایشان. بنابراین، طبق همان اعتقادات شیعه، درباره امام حسین علیه السلام نیز می‌توان گفت آن حضرت علم به زمان شهادت داشت، ولی قصد شهادت نکرد، بلکه به همان علم عادی و ظاهر امور خویش عمل کرد و ضمن پذیرش دعوت اهل کوفه برای تشکیل حکومت قیام نمود. به عبارتی باید میان قصد و علم امام علیه السلام فرق قائل شد. امام حسین علیه السلام می‌دانست که در سرزمین کربلا در بعدازظهر دهم محرم سال ۶۱ به شهادت می‌رسد، اما چون علم غیب امام معصوم، تکلیف‌آور نیست و امام آن را مبنای عمل و تصمیم خویش قرار نمی‌دهد، امام موظف است به علمی که از طریق عادی و با شواهد و قراین به دست می‌آورد، عمل کند.

۲. دیدگاه حکومت

برخی از بزرگان شیعه معتقدند امام حسین علیه السلام به قصد تشکیل حکومت قیام کرد و هدف او شهادت در کربلا نبود، بلکه پیروزی در کوفه بود که اتفاق نیفتاد. در ادامه برخی از دیدگاه‌ها را در این زمینه، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سید مرتضی، ضمن پاسخگویی به برخی از شبهات پیرامون علم امام، در مورد قیام امام حسین علیه السلام می‌گوید:

امام علیه السلام ظن غالب داشت که می‌تواند به حق خود برسد، هرچند با مشقت همراه باشد. وانگهی امام علیه السلام با پیش‌بینی اقدام کرد و تنها زمانی به سمت کوفه حرکت کرد که اطمینان کامل از دعوت‌های رسیده، طی نامه‌های گوناگون، حاصل کرده بود. بنابر این، آنچه ظاهر نشان می‌داد، ضعف سلطهٔ یزیدیان و قوت و غلبه پیروان و یاران امام بود، لذا واجب تعیینی شد بر امام که بدان سمت برود. (ر.ک: الموسوی، ۱۳۸۰: ۲۷۴-۲۷۳)

شیخ طوسی، قیام امام حسین علیه السلام را در راستای تأسیس و تشکیل حکومت برداشت نموده است:

اگر این گمان در امام علیه السلام به وجود آید، در صورتی که برای تشکیل حکومت حرکتی انجام گیرد مؤثر خواهد بود و به امری که به او سپرده شده است می‌رسد،

بر امام ضروری می‌گردد که در این راستا تلاش کند، هرچند به همراه سختی و مشقت باشد... موجبات و عوامل پیروزی بر دشمن، ظاهر گشته بود... پس از بسته شدن عهدها، میثاق‌ها و پیمان‌ها و بعد از رسیدن نامه‌ها که ما بدون هیچ اکراهی، اطاعت خواهیم کرد امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد. (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۴:

(۱۸۸-۱۸۲)

از منظر طرفداران این دیدگاه، کسانی که برای امام حسین علیه السلام هدف تشکیل حکومت را دور از مقام معنوی آن حضرت و دنیا طلبی قلمداد می‌کنند، نسبت به ابعاد این حرکت عظیم امام غفلت ورزیده‌اند. قیام در مقابل حاکمی ستمگر چه از سوی امام معصوم باشد و چه کسی دیگر و بخواهد حکومت او را سرنگون سازد و خود با رضایت مردم به عدالت حکومت کند، چنین کاری نه فقط مذموم نیست، بلکه ممدوح است. در مقابل، سکوت در برابر چنین حاکمی، برخاسته از حب دنیاست. از این گذشته، اگر قیام امام حسین علیه السلام به قصد تشکیل حکومت، دنیاخواهی و سلطنت طلبی قلمداد شود، به طریق اولی باید همه قیام‌های عدالت خواه در مقابل ستمگران را محکوم کرد. در نتیجه باید دائم ظالمان مسلط باشند و مظلومان سلطه‌پذیر باقی بمانند.

انحراف نظام امامت به نظام خلافت و از نظام خلافت به نظام سلطنت در آغاز اسلام، بزرگ‌ترین انحرافی بود که در صدر اسلام رخ داد، بنابراین طبیعی است که برای مقابله با این بدعت فراگیر که سرچشمه همه انحرافات بود، امام حسین علیه السلام قیام کرده باشد. چنانکه آن حضرت به معاویه فرمود: «أنی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامه من ولایتک علیها؛ من هیچ فتنه‌ای را برای این امت، بزرگتر از حکومت تو بر آنان نمی‌دانم». (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۴: ۲۱۳) همچنین آن حضرت درباره یزید فرمود: «علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید؛ اگر مردم، گرفتار حاکمی مانند یزید شوند، پس فاتحه اسلام خوانده می‌شود». (ابن طاووس، ۱۳۷۷: ۹۹)

مضمون بخشی از سخنان امام خمینی رحمته الله علیه درباره اهداف قیام سید الشهداء علیه السلام مؤید این دیدگاه است:

کسانی تصور می‌کنند که حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام قصد حکومت نداشت، خیر، آن‌ها قصدشان حکومت بود، چرا که باید حکومت در دست امثال امام حسین علیه السلام باشد؛ در دست امثال شیعه امام حسین علیه السلام باشد، او برای تشکیل حکومت اسلامی، فردی مثل مسلم بن عقیل را برای دعوت مردم فرستاد تا بدین طریق حکومت فاسد را از بین ببرد. البته از دیدگاه امام حسین علیه السلام هدف نهایی تشکیل حکومت نیست، بلکه برای نیل به هدف نهایی، وسیله است. (مجموعه مقالات، ۱۳۷۶: ۲۲۱-۲۰۹)

مدرسی، تشکیل حکومت اسلامی را به عنوان نظر اندیشمندان مسلمان، یادکرده و می‌نویسد:

هدف قیام امام حسین علیه السلام اقامه و برپایی حکم خدا در روی زمین بود و مقصد نهایی متوقع از قیام ایشان، حکومت اسلامی بوده است. امام حسین علیه السلام فقط به خاطر لرزه‌افکنی بر حکومت بنی امیه یا ایجاد انفجاری در میان جامعه، اقدام به قیام خونین نکرد، بلکه امام علیه السلام به خاطر آن اهداف والا که همان اقامه حکم و حکومت الهی در روی زمین است، برنامه‌ریزی کرد. (مدرسی، ۱۴۱۴ق: ۱۶۹)

به عقیده صالحی نجف‌آبادی، اگرچه نمی‌توان تشکیل حکومت را هدف اولیه امام حسین علیه السلام دانست، اما در مراحل از حیات آن حضرت، تشکیل حکومت هدف اصلی ایشان بوده است. وی بر آن است که امام حسین علیه السلام از ابتدا یک هدف از پیش تعیین شده نداشت، بلکه به اقتضای شرایط، تصمیم می‌گرفت و هدفی را تعقیب می‌کرد. به نظر او قیام امام حسین علیه السلام چهار مرحله داشته و آن حضرت در هر مرحله، هدفی را تعقیب می‌کرده است:

۱. از هنگامی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت کرد تا وقتی که بر تصمیم ماندن در مکه باقی بود. هدف مرحله اول، مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و بررسی این موضوع که آیا تشکیل حکومت ممکن است یا خیر.

۲. از هنگامی که تصمیم گرفت به کوفه برود، تا هنگامی که با حر برخورد کرد. هدف مرحله دوم مقاومت در مقابل حکومت و اقدام برای تشکیل حکومت پس از آماده شدن شرایط بود.

۳. از زمان مواجهه با حر تا شروع جنگ؛ هدف مرحله سوم مقاومت و فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی و برقراری صلاح شرافتمندانه بود.

۴. تهاجم نیروهای نظامی و شروع جنگ. هدف مرحله چهارم مقاومت و دفاع افتخارآمیز بود. (ر.ک: صالحی، ۱۳۶۰: ۱۱۷-۱۱۶)

دیدگاه صالحی را می‌توان بدین شکل دسته‌بندی کرد که قیام امام حسین علیه السلام چند هدفی بوده و آن حضرت چهار هدف را به این ترتیب، تعقیب می‌کرد:

۱. مبارزه منفی (امتناع از بیعت)؛
۲. مبارزه مثبت (تشکیل حکومت)؛
۳. جلوگیری از جنگ؛
۴. دفاع (مقاومت، نه شهادت). صالحی با دیگران در دو موضوع اختلاف دارد؛ تشکیل حکومت، که دیگران نمی‌پذیرند و قصد شهادت، که او نمی‌پذیرد.

۲. ۱. دلایل دیدگاه حکومت

در مقابل دلایل دیدگاه شهادت سیاسی، اجتماعی، قائلین دیدگاه حکومت، ادله ذیل را برای اثبات دیدگاه شان اقامه می‌کنند:

۱. اقدامات عملی امام حسین علیه السلام در مسیر مکه و کوفه که شاهد بر عزم آن حضرت بر تشکیل حکومت دارد. اگر شهادت هدف امام حسین علیه السلام بود، از مدینه به طرف منزل شهادت می‌رفت، ولی ایشان ابتدا به سوی مکه رفت و پس از پیغام‌ها و دعوتنامه‌های کوفیان از مکه به سمت منزل شهادت رهسپار می‌گشت. وانگهی اگر هدف حضرت شهادت بود چرا نمایندگانی مانند مسلم و عبدالله بن یقطر و قیس بن مسهر را به کوفه و بصره فرستاد تا از مردم بیعت بگیرند و زمینه را برای تشکیل حکومت آماده نمایند؟! اگر شهادت در کربلا هدف امام حسین علیه السلام بود، دیگر نیازی نبود که مسلم در کوفه از مردم بیعت برای جهاد بگیرد و ابوثمامه صائدی را نماینده خود قرار دهد، تا کمک‌های مالی مردم را دریافت کند و سلاح بخرد (مفید، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۶) شیخ مفید می‌نویسد: «امام علیه السلام مسلم را به کوفه فرستاد تا مردم را به خدا فراخواند و برای جهاد از آن‌ها بیعت بگیرد». (همان، ج ۲: ۳۱)

۲. برداشت نزدیکان و بسیاری از کسانی که با حضرت مواجه گردیدند این بود که هدف ایشان تشکیل حکومت است. زمانی که امام علیه السلام می‌خواست به سمت کوفه رهسپار شود، ابن عباس نزد امام آمد و پیشنهاد کرد اگر مردم کوفه حاکمانشان را کشتند و دشمنانشان را پراکنده ساختند، به آنجا برو. (ر.ک: طبری، بی‌تا، ج ۵: ۳۸۲) بنابراین ابن عباس به این نتیجه رسیده بود که امام علیه السلام به قصد پیروزی در کوفه قیام کرده است، نه به قصد شهادت.

زمانی که امام حسین علیه السلام عازم کوفه بود، عبدالله بن مطیع به آن حضرت گفت: «به خدا سوگند که اگر بخواهی آنچه را در دست بنی‌امیه است بگیری، حتماً تو را می‌کشند». (مفید، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۲)

در دست بنی‌امیه خلافت بود، نه شهادت. بنابر این عبدالله بن مطیع به این نتیجه رسیده بود، که امام علیه السلام در پی پس گرفتن خلافت است، نه استقبال از شهادت.

حرکت امام حسین علیه السلام و کاروان همراه به سمت کوفه بزرگ‌ترین دغدغه مسلم، از زمان اسارت تا شهادت بود، چون دیگر وضع کوفه دگرگون شده بود. هنگامی که مسلم را دستگیر کردند، مسلم گریه کرد. گفتند تو که چیزی را می‌طلبیدی و به آن نرسیدی (حکومت)، نباید گریه کنی (و باید احتمال می‌دادی که به آن نرسی)؟ مسلم گفت: «گریه من از ترس نیست، اگر چه تلف شدن را دوست نمی‌دارم، گریه من برای خانواده‌ام و امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش است، که به طرف کوفه روانه‌اند». (همان، ج ۲: ۵۹)

۳. تلاش امام برای پرهیز از جنگ و کشته شدن است که در سخنان و خطبه‌های ایشان در مقابل لشکریان عمر سعد و ابن زیاد قابل مشاهده است. در صبح روز عاشورا امام حسین علیه السلام به قصد بازداشتن دشمنان از کشته شدنش و برگرداندن آن‌ها رساترین خطبه دفاعی را ایراد کرد. امام علیه السلام ضمن آمیختن استدلال و عاطفه در این خطبه، از سپاه دشمن خواست، به وجدانش رجوع کنند و بیندیشند که آیا ریختن خون او رواست. سرآمد سخن امام حسین علیه السلام در این خطبه سه چیز است؛ من کیستم؟ چه گناهی کرده‌ام؟ مگر شما دعوت نکرده‌اید؟ هدف از این خطبه و بیانات، متوجه نمودن سپاه مقابل و جلوگیری آن‌ها از کشتن اوست، چنان که به صراحت فرمود: «هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟» آیا قتل من و دریدن حرمت من برای شما جایز است؟ و نیز فرمود: «أما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟» آیا این کافی نیست که مانع ریختن خون من توسط شماها گردد؟ (ر.ک: مفید، ۱۳۸۳، ج ۲: ۹۸-۹۷) کسی که در پی فیض شهادت است، بدین شکل استدلال نمی‌کند که از ریختن خون من خودداری کنید، بلکه به هر نحو ممکن برای رسیدن به آن تلاش می‌کند.

امام حسین علیه السلام از زمانی که با لشکر هزار نفری حر بن یزید ریاحی روبه‌رو شد و در محاصره لشکر او قرار گرفت تا روز عاشورا، چند بار پیشنهاد کرد که به حجاز برگردد، اما مورد پذیرش واقع نشد. همچنین دوبرار عملاً اقدام کرد تا برگردد، ولی راه را بستند. یک بار نیز یکی از اصحاب امام خواست تا بگذارند کاروان امام برگردد، اما قبول نکردند. (ر.ک: همان، ج ۲: ۸۰-۷۹؛ طبری، بی تا، ج ۵: ۴۲۵)

امام حسین علیه السلام در دوران قیام خود، بارها استنصار کرد و از عده‌ای خواست تا او را در این راه یاری کنند. پر واضح است، که طلب نصرت و استغاثه با استشهاد قابل جمع نیست و کسی که در پی کشته شدن است، نیازی نمی‌بیند از این و آن طلب یاری کند و فریادرسی بخواهد. امام علیه السلام از ضحاک بن عبدالله مشرقی طلب یاری کرد، که او گفت: «تا هنگامی که وجودم برای شما نفعی داشته باشد، شما را یاری می‌کنم، اما زمانی که بدون یاور شدی و دفاعم نفعی نداشت، برمی‌گردم». (ر.ک: همان، ج ۵: ۴۱۹-۴۱۸)

امام علیه السلام شرط او را پذیرفت و ضحاک در روز عاشورا در کنار امام جنگید، ولی هنگامی که دید به جز دو نفر از اصحاب امام و بنی‌هاشم کسی باقی نمانده است، نزد امام رفت و گفت: «قرار میان ما و شما این بود که تا وقتی کسی باشد، شما را یاری کنم و بجنگم، و چون یآوری نماند، برگردم». امام علیه السلام به وی اجازه برگشت داد و او با چاره‌ای از میدان گریخت. (ر.ک: همان، ج ۵: ۴۴۵-۴۴۴)

در اینجا شهید مطهری می‌گوید: «استنصار امام برای این بود که می‌خواست بر عدد کشتگان افزوده شود، چرا که هرچه خون شهید بیشتر ریخته شود، این ندا بیشتر به جهان و جهانیان می‌رسد».(مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۷: ۳۷۱)

وی در ادامه می‌افزاید امام حسین علیه السلام «یاورهایی می‌خواست که بیایند کشته بشوند، نه یاورهایی که بیایند نجاتش بدهند».(همان، ج ۱۷: ۳۷۳-۳۷۲)

این دیدگاه که به زحمت استنصار را حمل بر استشهاد می‌کند، پذیرفتنی نیست، چون امام علیه السلام زمانی که از ضحاک بن عبدالله یاری طلبید، حتی شرط او را پذیرفت که اگر نتواند در دفاع از جان آن حضرت کاری بکند، اجازه بازگشت داشته باشد. اگر امام علیه السلام صرفاً می‌خواست کسانی باشند که بیایند تا کشته شوند، نباید به ضحاک اجازه همراهی می‌داد. نیز حبیب با این قصد نزد بنی اسد رفت، تا آن‌ها را به یاری امام علیه السلام فراخواند. همان گونه که به آن‌ها گفت: «آمده‌ام تا شما را به یاری فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراخوانم».(کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵: ۱۶۰)

۲.۲. نقد دیدگاه حکومت

طرفداران دیدگاه تشکیل حکومت می‌گویند امام حسین علیه السلام می‌دانست که سرانجام شهید می‌شود، اما زمان آن را نمی‌دانست و هرگز به قصد شهادت در کربلا قیام نکرد.(صالحی نجف آبادی ۱۳۶۰: ۹-۸). به این دیدگاه نقدهایی وارد است:

۱. دیدگاه تشکیل حکومت با عقیده رایج شیعه درباره علم نامحدود امام ناسازگار است. طبق عقیده قائلین دیدگاه تشکیل حکومت، اگرچه امام علیه السلام می‌دانست که سرانجام شهید می‌شود، اما زمان آن را نمی‌دانست و هرگز به قصد شهادت در کربلا قیام نکرد. طبق این دیدگاه امام علیه السلام صرفاً علمی اجمالی به شهادت داشت، پس نظریه تشکیل حکومت، با علم غیب امام منافی بوده و منکر علم تفصیلی امام علیه السلام به فرجام کارهای خویش است.

البته به این اشکال می‌توان پاسخ داد که علم غیب امام علیه السلام تکلیف‌آور نیست و امام امور زندگی خویش را بر حسب قرائن و شواهد عادی تنظیم می‌نماید. امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند می‌داند و این گونه نیست که امام در همه امور بخواهد از علم غیب استفاده کند.

علامه طباطبایی به این اشکال و پاسخ آن اشاره کرده است. حاصل کلام علامه این است که از راه نقل، روایات متواتره‌ای است که ائمه علیهم السلام از راه موهبت الهی، نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هرچه را بخواهد، به اذن خدا به ادنی توجهی می‌داند. آن‌گاه می‌گوید بعضی اشکال کرده‌اند که اگر ائمه علیهم السلام از علم غیب

برخوردارند چرا در تمام زندگی مانند دیگر انسان ها زندگی کرده‌اند و چه بسا به مقاصدشان رسیده‌اند و گاهی نرسیده‌اند و گاهی مصیبت‌هایی به آن‌ها رسیده که جایز نیست انسان با علم به واقع خود را در آن‌ها گرفتار کند. سپس در پاسخ می‌گویند این اشکال به خاطر خلط بین علوم عادی و علوم غیر عادی است، زیرا علم غیر عادی به حقایق امور تأثیری در تغییر مسیر حوادث خارجی ندارد و هیچ گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم، از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می‌باشد، تعلق نمی‌گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۱۹۴-۱۹۲)^۱

۲. قوام این دیدگاه بر این است که اگرچه بررسی‌های امام علیه السلام در برآورد نیرو و آماده نمودن زمینه‌های قیام، مطابق با واقع بود، اما عدم آگاهی نسبت به حوادث و مسایل پیش رو منجر به شکست قیامش شد (همان: ۹۷-۵۶). طبق این دیدگاه، امام علیه السلام حتا به قدر مشاوران و افرادی که از روی دلسوزی، امام علیه السلام را از این سفر منع می‌کردند، از قدرت پیش‌بینی برخوردار نبودند! فرضی که برای افراد عادی نیز قابل تصور نیست، چه رسد نسبت به امام معصوم و منصوص.

۳. این تصور که امام حسین علیه السلام در آن شرایط خفقان سیاسی و اجتماعی و در زمان و با افراد محدود، می‌توانست حکومت فراگیر اسلامی تأسیس کند و جامعه اسلامی را از چنگال بی‌دینی‌ها و تخریب پایه‌های دینی برهاند، اصلاً پندار عقلانی نیست. چون احیای ارزش‌های اسلامی در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن داشتن میل قلبی و تلاش‌های بی‌وقفه آن حضرت علیه السلام با اینکه زمان و زمینه این تحول، نسبت به فرزندش حسین علیه السلام بیشتر هم بود و تمام بلاد اسلامی تحت سیطره آن حضرت قرار داشتند، به خاطر گروه‌های ناکثین، قاسطین و مارقین که به اندازه شامیان هم نبودند، ظاهراً موفق به انجام آن نشدند و توسط همین افراد به شهادت رسیدند. بنابراین، می‌توان گفت با توجه به شرایطی که امام حسین علیه السلام در آن قرار داشت، به طریق اولی مجالی برای موفقیت آن حضرت در تشکیل حکومت باقی نمانده است.

۵. این دیدگاه در مقام توجیه چرایی اقدامات امام علیه السلام درست و قابل قبول است، ولی لزوماً به معنای هدف‌بودن حکومت برای امام علیه السلام نیست. بنابراین، علی‌رغم اینکه می‌تواند پاسخی برای پرسش‌هایی از قبیل اینکه چرا امام علیه السلام با علم به شهادت برای

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مجلسی، ۱۳۸۲: ۷۰۱-۷۰۰؛ طوسی، ۱۳۳۵: ۲۰۰-۱۹۹؛ مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۴۸:

۲۳۶؛ جزایری، ۱۴۲۹ق، ج ۳: ۲۳۶؛ مدنی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۱۹۵؛ مامقانی، ج ۱: ۲۱۲؛ ابن طاووس، ۱۴۰۰ق:

۵۱۰؛ رخشاد، ۱۳۸۰: ۱۲۸-۱۲۷)

تشکیل حکومت اقدام کرده است، باشد، اما برای اثبات اینکه هدف امام علیه السلام چه بوده است، کافی نیست.

مختصر اینکه طرفداران این دیدگاه بر آن است که امام حسین علیه السلام علم به شهادت داشت، ولی قصد شهادت نداشت، بلکه قصد حکومت داشت. یعنی آن حضرت علم به چیزی داشت و قصد چیزی دیگر کرد. می دانست به شهادت می رسد، ولی آن را مبنای کار خود قرار نداد و برای تشکیل حکومت کوشید.

آنچه قائلین این دیدگاه درباره امام حسین علیه السلام معتقدند درباره دیگر امامان علیهم السلام نیز همان اعتقاد را دارند، یعنی می گویند حضرت امیر علیه السلام برای نماز به مسجد رفت، نه به قصد شهادت. درباره امام حسن مجتبی علیه السلام نیز قائل هستند اگر چه با زهر به شهادت رسید، ولی ایشان به قصد شهادت زهر را نخورد.

پاسخ علامه طباطبایی در رفع این شبهه که چرا امام علیه السلام علی رغم علم به اینکه شهید خواهند شد برای تشکیل حکومت تلاش نمودند کافی است، اما لازمه این پاسخ این نیست که هدف امام تشکیل حکومت باشد، زیرا به هرحال امام علیه السلام با علمی که مخصوص مقام امامت است می دانستند که این تلاش به تشکیل حکومت منتهی نخواهد شد. وانگهی همان گونه که در دیدگاه نخست مطرح شد، شرایط به گونه ای بود که هر انسان سیاستمداری تشخیص می داد، راه برپایی حکومت، درگیری مسلحانه نیست، بلکه چنین اقدامی لاجرم به شهادت حضرت منجر می گردد. بنابراین، هنوز این پرسش باقی است که اگر هدف تشکیل حکومت بود چرا حضرت خود را در چنان مهلکه ای قرار داد که نتیجه ای جز عدم تحقق آن هدف نداشت.

۳. حکومت و شهادت به مثابه راهبرد هدف غایی

اگرچه طرفداران دو دیدگاه تلاش نموده اند ایرادهای وارده را پاسخ دهند، لیکن به نظر می رسد صرف پاسخ به این شبهات برای اثبات اینکه هدف امام شهادت سیاسی و یا تشکیل حکومت باشد، کافی نیست. در واقع، علی رغم اینکه بعضی از ایرادهای مذکور قابل پاسخگویی است اما از مجموع آنچه گذشت روشن می گردد شواهدی دال بر قصد امام هم نسبت به حکومت و هم نسبت به شهادت وجود دارد. البته مقصود این نیست که امام حسین علیه السلام از ابتدا یک هدف از پیش تعیین شده نداشت و به اقتضای شرایط، تصمیم می گرفت و در هر مرحله هدفی را تعقیب می کرد (دیدگاه صالحی نجف آبادی)، بلکه مراد این است که هیچ یک از این دو نمی تواند هدف اصلی و غایی امام باشد، زیرا تغییر هدف و یا بی هدفی با عصمت و علم غیب امام قابل جمع نیست.

واقع آن است که محدود کردن هدف قیام کربلا و حادثه عاشورا به شهادت یا تشکیل حکومت درست نیست؛ البته مقصود از هدف در اینجا اولاً هدف نهایی است و ثانیاً هدف کل نهضت امام علیه السلام است نه هدف اجزای قیام و چنین هدفی باید چیزی باشد که با نیل به آن پرسشی باقی نماند. درحالی که اگر هدف امام حسین علیه السلام را صرفاً شهادت یا حکومت بدانیم، اگرچه می‌توان پاسخ‌هایی برای ایرادات پیش گفته فراهم نمود، اما هنوز این سؤال مطرح است که هدف امام از شهادت به این صورت خاص یا تشکیل حکومت در آن شرایط خاص چه بود؟

نکته این است که شهادت و حکومت اساساً هدف امام علیه السلام نبود، بلکه هدف همان غایت نهایی خلقت امام بود که هدایت جامعه به سوی فلاح و نجات و رهانیدن انسان‌ها از جهل و هلاکت است. هدف امام معصوم در تمام زندگی او چیزی جز هدایت نیست و هر اقدام و تصمیم او در راستای این هدف است. در نتیجه شهادت یا حکومت ابزاری برای رسیدن به این هدف است که امام علیه السلام بر حسب شرایط از آن‌ها بهره می‌برد و البته عصمت و علم غیب اسبابی است که خداوند برای به انجام رساندن این هدف در اختیار امام نهاده است و امام در شرایط خاص آن را به کار می‌گیرد. به عبارت دیگر هدف غایی امام هدایت است و راهبرد وی هر اقدامی است که به بهترین وجه این هدف را محقق سازد. در این صورت می‌توان گفت هدف امام همواره معین و مشخص بوده و هیچ‌گاه دستخوش تغییر نگردیده است، درحالی که راهبرد و استراتژی امام بر حسب شرایط و وسایط تفاوت نموده است و با این راهبردهای متنوع، امام توفیق یافت بیشترین هدایت را برای بشریت رقم بزند.

این مدعا با سخن مروی از امام حسین علیه السلام: «خروج من از روی سرکشی، خوشگذرانی و فساد و ظلم نیست، قیام من تنها، به خاطر اصلاح امت جدم صلی الله علیه و آله است و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه السلام عمل کنم» (موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ۱۴۱۵ق: ۲۹۰ و ۲۹۱) قابل جمع است، بدون آنکه با مقام عصمت یا علم غیب امام ناسازگاری داشته باشد.

نتیجه‌گیری

به خلاف آنچه در دو دیدگاه پیش گفته مطرح شد، هدف امام علیه السلام نه شهادت و نه حکومت، بلکه هدف امام علیه السلام از قیام، انجام وظیفه امامت و هدایت مردم بود. این هدف کلی شامل تمام اهداف میانی مانند امر به معروف و نهی از منکر، احقاق حق و ابطال باطل، برپایی عدالت، احیای سنت و اماتة بدعت می‌گردد. امام علیه السلام براساس تکلیف الهی باید استراتژی و روش انجام این وظیفه را برحسب شرایط انتخاب نمایند و انتخاب

امام علیه السلام بر اساس شرایط موجود و بهره‌مندی از علم لدنی است. تشکیل حکومت یا شهادت، روشی است که امام علیه السلام برای رسیدن به این اهداف انتخاب می‌کند. ممکن است شرایط اقتضا کند که امام برای تشکیل حکومت تلاش کند، ولی بعداً شرایط به گونه‌ای رقم بخورد که چاره را در استشهاد ببیند و بهترین راه برای هدایت بیشتر مردم را فدا کردن خود بباید. بنابر این تشکیل حکومت و شهادت، نه تنها هدف غایی نیست، بلکه حتی هدف میانی نیز نمی‌باشد، بلکه راهبردی است برای رسیدن به اهداف مقدس امام علیه السلام.

تفاوت اینکه شهادت یا حکومت هدف باشد یا راهبرد، در این است که با توجه به علم لدنی امام علیه السلام تغییر هدف، قابل توجه نیست و معنا ندارد که امام علیه السلام از ابتدا هدفی داشته باشد و در ادامه هدف او تغییر کند، اما تغییر راهبرد و استراتژی، برحسب تغییر شرایط و اوضاع اجتماعی و اقتضائات زمانی و مکانی، قابل تغییر بلکه در مواردی لازم‌التغییر است. بنابراین با تصحیح تلقی هدف از شهادت و حکومت به راهبرد، مجالی برای اشکالات کلامی مانند اینکه آیا امام علیه السلام به عدم توفیق بر تشکیل حکومت یا شهادت علم داشت یا نداشت، باقی نخواهد ماند، زیرا اهداف، هنگامی محقق خواهند شد که امام علیه السلام در هر مرحله و برهه، راهبرد و استراتژی متناسب با آن را در پیش گیرد و این تغییر منافاتی با علم داشتن امام علیه السلام به تمام این تغییرات نخواهد داشت.

منابع و مآخذ:

- الحسنی، هاشم معروف (بی تا)، *الانتفاضات الشيعيه عبر التاريخ*، بیروت: دارالکتب الشيعيه.
- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۷ق)، *الامالی*، تحقیق مؤسسه البعثه، ج ۱، قم: مؤسسه البعثه.
- ابن طاووس (۱۳۷۷)، *الملهوف علی قتلی الطفوف*، تحقیق فارس تبریزیان (حسون)، ج ۲، تهران و قم: دارالاسوه.
- ابن طاووس (۱۴۰۰ق)، *الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف*، قم: مطبعه الخيام.

- ابن خلدون (۱۴۰۸)، مقدمه، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۴۱۱)، الفتوح، بیروت: دارالاضواء.
- استادی، رضا (۱۳۸۲)، سرگذشت کتاب شهید جاوید، قم: قدس.
- اسفندیاری، محمد (۱۳۹۷)، عاشورا شناسی، ج ۴، تهران: [بی‌نا].
- اشتهازدی، علی پناه (۱۳۹۱)، هفت ساله چرا صدا درآورد؟، ج ۱، قم: انتشارات علامه.
- الموسوی، سید مرتضی (۱۳۸۰)، تنزیه الانبیاء و الائمه علیهم‌السلام، تحقیق فرس حسون کریم، ج ۱، قم: بوستان کتاب.
- مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۴)، الامام الحسین علیه‌السلام مصباح الهدی و سفینه النجاة، طهران: انتشارات مدرسی.
- تبریزی مستنبط، سید احمد موسی (۱۳۷۴)، القطرة من بحار مناقب النبی و العتره علیهم‌السلام، نجف: مطبعة النجف.
- تستری، جعفر (۱۳۷۵)، الخصائص الحسینیة، ج ۴، نجف: المطبعة الحیدریة.
- جزایری، نعمت‌الله (۱۴۲۹)، الانوار النعمانیة، بیروت: دارالقاری.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۳۵۶)، الامامة و السیاسة، ج ۱، مصر: مطبعة مصطفی البابی.
- رخشاد، محمد حسین (۱۳۸۰)، در محضر علامه طباطبایی، ج ۱، قم: انتشارات نهاوندی.
- زاهدی قمی، میرزا ابوالفضل (۱۳۵۰)، مقصد الحسین علیه‌السلام، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی پیروز.
- سپهر، میرزا محمد تقی (۱۳۹۸)، ناسخ التواریخ، در احوالات حضرت سید الشهداء علیه‌السلام، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
- شریف طباطبایی، میرزا محمد تقی (۱۴۰۳)، اسرار شهادت آل الله علیهم‌السلام، ج ۲، مشهد.

- شریف کاشانی، حبیب الله (۱۳۸۴)، *تذکره الشهداء*، تحقیق مؤسسه فرهنگی شمس الضحی.
- صدر، سید رضا (بی تا)، *پیشوای شهیدان*، قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
- صالحی نجف آبادی، نعمت الله (۱۳۶۰)، *شهید جاوید*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- صفار، محمد بن حسن (۱۳۸۰)، *بصائر الدرجات*، تحقیق محسن کوچه باغی، ج ۲، تبریز: شرکت چاپ کتاب.
- صحتی سردودی، محمد (۱۳۸۴)، *عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین (علیه السلام)*، ج ۱، قم: انتشارات خادم الرضا (علیه السلام).
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۳۵)، *مجموعه رسائل (رساله جبر و اختیار)*، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، محمد حسن (بی تا)، *تلخیص الشافی*، قم: المعین.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۱)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا)، *تاریخ الطبری*، بیروت: [بی نا].
- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ج ۳، تهران: انتشارات خوارزمی.
- غروی نخجوانی، محمد علی (۱۳۳۰)، *دعات الحسینیة*، بمبئی: مظفری.
- فارسی، جلال الدین (۱۳۶۱)، *انقلاب تکاملی اسلام*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فهری زنجانی، سید احمد (۱۳۵۰)، *سیری در سر شهادت سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام)*، تهران: انتشارات جهان.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۹۷)، *الاصول من الکافی*، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۵، تهران: المکتبه الاسلامیه.

- مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۳م)، *بحار الانوار*، ج ۲، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- مسعودی، علی بن حسین (۴۰۴ق)، *اثبات الوصیه*، ج ۲، قم: منشورات رضی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران و قم: صدرا.
- مدنی شیرازی، سید علی خان (۴۱۵ق)، *ریاض السالکین*، ج ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- *مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی علیه السلام و فرهنگ عاشورا* (۱۳۷۶)، دفتر اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- مامقانی، عبدالله (بی تا)، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- نجفی، محمد حسن (۱۳۶۲)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق عباس قوجانی، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- همایی، جلال الدین (۱۳۵۷)، *اسرار واقعه کربلا*، ج ۲، تهران: کتاب فروشی دهخدا.
- یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۸۶)، «*صالحی از تبار پیرایشگران دینی*»، چاپ شده در کتاب یادنامه حضرت آیت الله حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی، تدوین ستاد همایش نعمت صالح، ج ۱، قم: صحیفه خرد.